



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۵

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰) وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۱) وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمُ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ (۱۲) لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (۱۳) وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (۱۴)﴾

سوره مبارکه «زخرف» که در مکه نازل شد، نظیر «حوامیم»^۱ دیگر عناصر محوری آن اصول دین است و در بین آنها جریان وحی و نبوت برجستگی بیشتری دارد و صبغه «انذار» آن هم بیش از صبغه «تبشیر» مشهود است. مرحوم شیخ طوسی در تبیان^۲ این جریان ﴿أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ﴾ را به دو قرائت نقل کرده است: یکی ﴿أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ﴾ که به معنای «إِذْ كُنْتُمْ» است؛ ﴿أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾^۳،

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹۷؛ «حوامیم» نام گروهی سوره‌های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف است که با حروف مقطعه «حم» آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارتند از: غافر (مؤمن)، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف؛ به مجموع این سوره‌ها ذوات حم یا آل حم نیز گفته‌اند.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۷۹ - ۱۸۱.

۳. سوره عبس، آیه ۲.

یعنی «إِذْ جَاءَهُ الْأَعْمَى». قرائت دوم «إِنْ» شرطیه است که می‌شود «إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ»؛ ولی آنچه معروف بین

این بزرگان است همان ﴿أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ﴾ است که به معنای «إِذْ» است؛ مثل ﴿أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾.

قرآن کریم بعد از اینکه جریان برهان را ذکر فرمود، از راه «جدال أحسن» از اینها اقرار می‌گیرد که شما پذیرفتید و می‌پذیرید که خلقت به عهده خدای سبحان است؛ یعنی هر چه مصداق شیء است مخلوق خداست، آن‌گاه ربوبیت را از یک طرف به ﴿أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ﴾^۱ می‌سپارید و معاد را هم از دو طرف دیگر انکار دارید. اعتقاد به اینکه خدا خالق است، گرچه علمی است، یک؛ واجب هم هست، دو؛ اما اثر تهذیبی و تربیتی و مدیریتی چندانی ندارد. دو اصل است که تمام آثار را به عهده می‌گیرند: یکی تربیت صحیح در دنیا و دیگری هم انتظار پاداش یا کیفر در آخرت است. اینها - یعنی مشرکان حجاز - هم مبتلا بودند به شرک ربوبی، یعنی موحد نبودند در مسئله تدبیر و تربیت و ربوبیت، و هم منکر معاد بودند. این دو مطلب را غالب سُر - مخصوصاً سوره مبارکه «زخرف» - بعد از اقرار گرفتن اصل خلقت تنظیم می‌کند؛ می‌فرماید که شما قبول دارید که خالق «سماوات و أرض» خداست، این مطلبی است معقول و مقبول و «جدال أحسن» هم از صبغه مقبولیت آن سامان می‌پذیرد. آن‌گاه قرآن کریم برای اثبات توحید ربوبی - به دنبال این خالقیت - این مسائل را ذکر می‌کند.

﴿وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ اینها به طور اکید - با نون تأکید ثقیله یاد کرد - فرمود: ﴿لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾؛ خدایی که عزیز است و خدایی که علیم است. آن‌گاه این «الَّذِي» هایی که بعد می‌آید، «کلام الله» است نه کلام آنها. ﴿لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾، این «الَّذِي» کلام مشرکان نیست، بلکه «کلام الله» است و اگر کلام آنها بود، می‌گفتند: «الَّذِي جَعَلَ لَنَا الْأَرْضَ» و می‌گفتند: «وَجَعَلَ لَنَا فِيهَا سُبُلًا» و می‌گفتند: «لَعَلَّنَا نَهْتَدِي» و می‌گفتند: «وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا» نه «أَنْشَرْنَا» و می‌گفتند: «وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَ

جَعَلَ لَنَا مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُوا؛ ولی در همه موارد با کلمه خطاب مثل «لَكُمْ» و مانند آن یاد شده است که معلوم می‌شود کلام خداست. گذشته از اینکه این الفاظ نشان می‌دهد که کلام آنها نیست، مطلب هم گواهی می‌دهد که کلام آنها نیست، چون آنها توحید ربوبی نداشتند و مشرک در ربوبیت بودند؛ می‌گفتند جهان را خدا خلق کرد، انسان را خدا خلق کرد، بعد کارها را به «فرشته‌ها» یا «قَدِیسین بشر» یا «ارباب متفرقه» واگذار کرد؛ لذا قرآن کریم به دو برهانی که توحید به خلقت برمی‌گردد، توحید الهی را ثابت می‌کند. در جلسات قبل گذشت که وحدت و کثرت برهان، به وحدت و کثرت حدّ وسط است؛ یعنی اگر یک حدّ وسط باشد که با چند تقریر بیان شود، این یک برهان است، نه چند برهان؛ ولی اگر دو حدّ وسط باشد، می‌شود دو برهان. معیار وحدت و کثرت براهین، به وحدت و کثرت حدود وسطی است. دو حدّ وسط در این جا هست که توحید را به خالقیت برمی‌گرداند: یکی اینکه خدای سبحان که «ربّ» است، چه کاری می‌کند؟ ربوبیت به خلقت برمی‌گردد، زیرا «کان ناقصه» ایجاد کردن، یعنی فیضی را به مخلوق دادن، کمالی را به مخلوق دادن، مخلوق را بالا آوردن و پروراندن که همه اینها خلقت است. اگر «كُلُّ مَا صَدَقَ عَلَيْهِ أَنَّهُ شَيْءٌ فَهُوَ مَخْلُوقٌ»^۱ که فرمود: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»^۲، اگر این اصل حق است - چه اینکه حق است - چه در «کان تامّه»، چه در «کان ناقصه»، چه اصل هستی و چه کمال هستی، می‌شود خلقت، پس توحید الّا و لابد به خلقت برمی‌گردد و شما هم که قبول کردید او خالق محض است، پس باید باور کنید که او «ربّ» است و آن کسی که کمال را می‌آفریند خالق است.

برهان دوم تلازم است، نه عینیت! برهان اول این بود که ربوبیت الّا و لابد به خلقت برمی‌گردد. برهان دوم تلازم است بین تدبیر و خالقیت، زیرا اگر مبدائی بخواهد چیزی را پیروراند، کمالات و لوازم آن را به او عطا کند، باید از

۱. رک: الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۸۲: «كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ».

۲. سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.

هویت و هستی او آگاه باشد. اگر کسی بخواهد درختی را پیروRAND، باید حقیقت درخت، حقیقت بذر و حقیقت رشد را بداند تا پیروRAND! کیست که حقیقت درخت را می‌داند؟ همان خالق درخت است! پس توحید در ربوبیت، آلا و لابد «لبرهان التلازم» به توحید در خالقیت برمی‌گردد. برهان اول این بود که حقیقت تربیت به خلقت برمی‌گردد و برهان دوم هم این است که بین تدبیر و خالقیت تلازم است؛ کسی می‌تواند این خاک را معدن و گوهر کند که حقیقت خاک را بداند و کسی حقیقت خاک را می‌داند که آن را آفریده باشد. کسی می‌تواند درخت را پیروRAND که حقیقت درخت را آگاه باشد و آن هم خالق درخت است. کسی می‌تواند انسان را پیروRAND که از حقیقت انسان باخبر باشد و تنها کسی که از حقیقت انسان با خبر است، خالق اوست. این دو برهان و دلیل روشن توحید ربوبی است.

پرسش: خالقیت را اکنون مادیین قبول ندارند؟

پاسخ: اگر قبول نداشته باشند، برای آنها برهان اقامه می‌شود و اگر قبول داشته باشند که می‌شود «جدال أحسن». آنها که قبول ندارند ذات اقدس الهی برهان اقامه می‌کند و می‌فرماید شما که در هر حال منکر هستید، آیا بدون سبب این نظام آفریده شد؟ یعنی تصادف! اگر تصادف است، شانس و اتفاق است، هیچ اندیشه‌ای در عالم مستقر نخواهد شد؛ یعنی هیچ فکری در عالم نیست، چرا؟ برای اینکه اگر کسی بخواهد اندیشه کند، فکر کند و مطلبی را اثبات کند یا نفی کند، او ناچار است که دو مقدمه ذکر کند، بین «مقدمتین» و نتیجه یک رابطه علی است، چون آدم از هر مقدمه‌ای که نمی‌تواند نتیجه بگیرد! اگر نظام عالم، نظام علی و معلولی نیست و تصادف است، شما با چه دلیلی دو صغری و کبری را کنار هم می‌گذارید و نتیجه می‌گیرید؟ براساس برهان علیت است؛ یعنی این دو مقدمه علت این نتیجه است. اگر تصادف باشد، ممکن است که همین دو مقدمه را کسی در ذهن خودش ترتیب بدهد و نتیجه خلاف بگیرد. اگر کسی تصادف را بپذیرد، یعنی اندیشه و فکری در عالم نیست، پس تصادف و شانس

باطل است. اگر شانس باطل است، پس این نظام «مَحْيَرِ الْعُقُول» آفریننده‌ای دارد! اینها که گرفتار حسّ و تجربه حسّی هستند، واقعاً کور هستند! این مطلب را در جلسه قبل هم به عرض شما رساندیم که اینها از راه دور همه اوضاع کیوان^۱ را بررسی کردند؛ قطر کیوان، طول و عرض کیوان چه مقدار است؟ حیات دارد یا ندارد؟ حلقه‌های کیوان، سیاه‌چاله‌های اطراف کیوان همه را بررسی کردند و بعد این نظام دقیق ریاضی را هم کشف کردند، بعد می‌گویند خودبه‌خود پیدا شد! این همان بیان نورانی سیدالشهداء (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در دعای «عرفه» است که «عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا»^۲ این جمله نفرین نیست، حقیقت است! یعنی کسی که تو را نمی‌بیند کور است! اینها کیوان را بررسی کردند؛ ولی جلوی پای خودشان را نمی‌بینند. چگونه می‌شود که انسان این نظم دقیق را ببیند و بگوید این خودبه‌خود پیدا شده است؟! ما به افرادی که مختصری از این نظم را فهمیدند، می‌گوییم فرهیخته، نخبه، دانشمند و عالم، حالا ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ﴾^۳ آن‌که اینها را آفریده عالم نیست؟! اینها خودبه‌خود پیدا شدند؟! چند برهان را قرآن کریم ذکر می‌کند که نه اینها یاوه خلق شدند، نه گذشتگان خودشان خودشان را خلق کردند و نه پدران اینها، اینها را خلق کردند، بلکه خود اینها، پدران اینها و آباء و اجداد اینها مخلوق ذات اقدس الهی می‌باشند.

به هر تقدیر مشرکان حجاز اصل خلقت را قبول داشتند؛ منتها در توحید ربوبی مشکل داشتند که قرآن کریم از راه «جدال أحسن» اینها را روشن می‌کند و جدال بودن آن هم با دو برهان برمی‌گردد به توحید ربوبی و با دو برهان برمی‌گردد به خلقت؛ لذا فرمود از اینها سؤال کنید که چه کسی آسمان و زمین را خلق کرده است که می‌گویند خدا، آن وقت چون خدا خلق کرده است این ربوبیت‌ها هم به عهده اوست، برای اینکه هم ربوبیت به خلقت برمی‌گردد و هم ربوبیت مستلزم خلقت است.

۱. ستاره زحل.

۲. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶.

۳. سوره ملک، آیه ۱۴.

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا﴾؛ زمین گهواره و جای آرامی است برای پرورش شما و راه‌های فراوانی را هم در

زمین گذاشته است؛ این شیارهای زمین، این دشت‌ها و آن کوه‌ها را گذاشته که جلوی لرزش این زمین را بگیرد و

برای شما راه هم فراهم کرده تا شما هدایت شوید. این ﴿لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾، یعنی به ربوبیت هدایت بشوید، نه اینکه به

مقصد و به خانه‌های خود برسید، چون آن را در سوره مبارکه «نحل» فرق گذاشته است؛ آن‌جا که مسئله علمی و

توحید است می‌فرماید: ﴿لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۴ و آن‌جا که مسئله راه‌یابی و مقصدشناسی و امثال آنهاست، فرمود: ﴿وَعَلَّامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾^۵ نه «لَعَلَّكُمْ يَهْتَدُونَ».

اما در جریان معاد، فرمود امکان معاد یک مطلب است و ضرورت معاد یک مطلب دیگری است؛ امکان معاد را

از چند راه ثابت می‌کند: یکی برهان عقلی است و دیگری نمونه‌های خارجی است، ضرورت معاد را هم از چند راه

ثابت می‌کنند. امکان معاد را از این راه ثابت می‌کند: خدای سبحان که انسان را آفرید و انسان ﴿هَلْ أَتَى عَلَى

الْإِنْسَانِ حِينَ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا﴾^۶ آن کسی که اصل انسان را آفرید در حالی که انسان هیچ نبود - نه

روحی بود و نه بدن - او را آفرید و منظم کرد، حالا که هر دو موجود هستند اینها را منظم می‌کند! روح که از بین

نمی‌رود و بدن هم که ذرات آن در عالم هست، اینها را جمع می‌کند. فرمود: ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ

يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾^۷، این برهان مسئله است؛ شما

که اصل خلقت را قبول کردید، آن وقتی که انسان چیزی نبود - نه بدن بود و نه روح - خلق کرد و منظم کرد و

فرمود: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾^۸، حالا که هر دو موجود هستند! روح که اصلاً عوض نشد، ذرات بدن هم که در

۴. سوره نحل، آیه ۱۵.

۵. سوره نحل، آیه ۱۶.

۶. سوره انسان، آیه ۱.

۷. سوره یس، آیات ۷۸ و ۷۹.

۸. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

عالم محفوظ است، بنابراین امکان آن هست. بعد می‌فرماید: ﴿وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾^۹، به حسب ظاهر کسی که بار دوم بخواهد بیافریند، این آسان‌تر از بار اول است؛ ولی فوراً استدراک کرد و فرمود: ﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾؛ ما این را برای تفهیم شما بیان کردیم، وگرنه این‌طور نیست کاری برای خدا آسان‌تر از کار دیگر باشد که بگوییم اعاده آسان‌تر از ابتدا باشد. کسی که قدرت او نامتناهی است و با اراده کار می‌کند و نه با ابزار، بین اول و دوم فرقی نیست تا ما بگوییم معاد آسان‌تر از مبدأ است؛ لذا فرمود: ﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾. افرادی که مرده بودند و زنده شدند، اینها نمونه‌های خارجی است: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ﴾^{۱۰} که سوره مبارکه «بقره» چند نمونه از اینها ذکر کرد، اینها نمونه‌های خارجی است. در نمونه‌های طبیعی و تکوینی هم می‌فرماید شما هر سال بهار را که می‌بینید، خداوند با بارش باران دو کار انجام می‌دهد: یکی اینکه این درخت‌های خوابیده را بیدار می‌کند، دوم اینکه این خاک‌های مرده را زنده می‌کند؛ این درخت که بیدار شد غذا می‌خواهد و این خاک‌های اطراف خود را، این کود و آب را جذب می‌کند و به خوشه و شاخه تبدیل می‌کند: ﴿يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^{۱۱}، نه «يُحْيِي الْأَشْجَارَ وَالْأَوْرَاقَ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ اینها خوابند و در زمستان نمرند، اینها الآن خوابند! بعضی از درخت‌ها زمستان بیدارند، ولی - مثل درخت‌های مرکبات و مانند اینها - تغذیه نمی‌کنند. غالب این درخت‌های انجیر و انار و امثال آن، اینها زمستان خوابند، بعد که بهار شد بیدار می‌شوند و بیدار که شدند غذا می‌خواهند، غذا که خواستند آن خاک مرده را خدا به صورت نبات درمی‌آورد و خوشه و شاخه و میوه می‌کند: ﴿يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾، نه «يُحْيِي الْأَشْجَارَ» یا «أَوْرَاقَ بَعْدَ مَوْتِهَا»، این کار سالانه است؛ این مثال برای امکان معاد هست.

۹. سوره روم، آیه ۲۷.

۱۰. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۱۱. سوره روم، آیه ۱۹.

اما برای ضرورت در چند جای قرآن فرمود که مصالح ساختمانی جهان حق است؛ یعنی اگر کسی از خدا سؤال بکند که شما عالم را با چه چیزی ساختی؟ سیمان، گچ، آهن و خاک را با چه چیزی ساختی؟ می شود سؤال کرد که شما این سالن، این شبستان و مسجد را با چه چیزی ساختی؛ زیرا مهندس جواب می دهد که با سیمان و گچ و آهک و آهن ساختم؛ اما اگر سؤال بکنی که شما آهن را با چه چیزی ساختی؟ خاک را با چه چیزی ساختی؟ آب و اجزای آب را با چه چیزی ساختی؟ این سؤال را قرآن جواب می دهد، فرمود مصالح ساختمانی عالم حق است: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^۱ مصالح ساختمانی این نظام حق است؛ لذا اگر کسی اهل مکر و خدعه و نیرنگ باشد، گوارش عالم آن را بالا می آورد؛ این دستگاه گوارش ما این روده ها و معده ها را به حق خلق کرد، یعنی اگر غذای سمی به آن بدهی، آن را بالا می آورد؛ گوارش انسان مثل تُنگ خالی نیست که هر چه به آن بدهی جا بگیرد؛ این دستگاه بدن بالا می آورد، این برای طبیعت بدن ماست، فطرت ما هم که ﴿فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۲ همین طور است، اگر خلاقی را به آن گفتید، این بالا می آورد و باور نمی کند، ولو ساکت باشد! این برای انسان است که طبیعت او و فطرت او هر دو به حق خلق شدند. در نظام هستی هم زمین، زمان، آسمان، دریا و صحرا، مصالح ساختمانی اینها حق است، فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾، این اصطلاح «حقّ مخلوق» به «که در بعضی از کتاب ها هست همین است. یک حق محض است که ذات اقدس الهی است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾^۳، این دیگر مقابل ندارد؛ اما این «حقّ مخلوق» به «فعل خداست و این حق عین خلق است «من وجه» و غیر خلق است «من وجه» که گاهی مغالطه در این مشترک لفظی است؛ برخی ها که گفتند حق عین خلق است، خیال شده که - معاذ الله - آن حقّی که «الله» است ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ مراد است.

۱. سوره حجر، آیه ۸۵.

۲. سوره شمس، آیه ۸.

۳. سوره حج، آیات ۶ و ۶۲؛ سوره لقمان، آیه ۳۰.

نخیر! این «حقّ مخلوق» به» که فعل خداست، این فیض عین مستفیض است. عالم به حق خلق شده است؛ لذا اگر کسی بازی بکند و دیگران بازی بدهد، بعد از چند روز برمی گردد، ممکن نیست که مکر و حيله در عالم بماند. این ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱ یعنی در هر پاراگراف تاریخی حق پیروز است، هیچ ممکن نیست که کسی باطلی داشته باشد و پیروز باشد.

چون نظام حق است، این چنین نیست که هر کسی هر کاری بکند و رها شود، پس یک حساب و کتابی هست و آن حساب و کتاب هم در معاد صورت می پذیرد. این چنین نیست که هر کسی کاری کرد، بگوید کردم و رد شد، این طور نیست! چون نظام، نظام حق است، یک حساب و کتابی هست و این را در آیات دیگر باز کرده است؛ فرمود: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۲ این در سوره مبارکه «قیامت» هست؛ انسان خیال می کند که رهاست؟ از وجود مبارک حضرت امیر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) ذیل همین آیه ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ این روایت هست که وقتی کشاورزی می کردند، این بیل ها را به زمین فشار می دادند و خاک ها را شیار می کردند، این جمله نورانی قرآن را می خواندند: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾؛ انسان خیال می کند رهاست و هیچ حساب و کتابی در کار او نیست؟!^۳

بنابراین امکان معاد با چند دلیل ثابت می شود و ضرورت معاد هم با چند دلیل ثابت می شود؛ لذا قرآن کریم از معاد به عنوان ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ یاد کرده است: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۴ قبلاً هم ملاحظه فرمودید که این اصطلاح «لَا رَيْبَ فِيهِ» در قرآن کریم، شبیه «بِالضَّرُورَةِ» کتاب های عقلی است؛ وقتی می گویند: «الاربعة»

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۸؛ سوره قصص، آیه ۸۳.

۲. سوره قیامت، آیه ۳۶.

۳. الروضة فی فضائل أمير المؤمنين علی بن أبی طالب علیهما السلام (لابن شاذان القمی)، ص ۱۲۷: «وَهُوَ يَقُولُ: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ أَلَمْ يَكُنْ نَاطِقًا مِنْ مَنِيٍّ يُمْنِي ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ فَخْلَقٍ قَسْوَى﴾ وَدُمُوعُهُ تَجْرِي عَلَى خَدَّيْهِ...».

۴. سوره آل عمران، آیه ۹.

زوجِ بِالضَّرُورَةِ» یا «الانسانُ ناطقٌ بِالضَّرُورَةِ»؛ یعنی این قضیه موجب است و جهت قضیه هم ضرورت است؛ یعنی امکان نیست. «المعادُ حقٌّ بِالضَّرُورَةِ»، نه اینکه ممکن است معاد! معاد ضروری است، «لَا رَيْبَ فِيهِ» است و «بِالضَّرُورَةِ» واقع می شود، وگرنه هر کسی هر کاری کرده باشد که می شود عالمِ رها! لذا فرمود امکان آن از این جهت است که ﴿نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ﴾ حساب شده نازل می کند. آن گاه گاهی التفات از غیبت به تکلم است و گاهی هم از تکلم به غیبت است که این تفنن ادبی است، ﴿فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا﴾؛ ما مکان مرده را زنده کردیم! این ﴿يُخَيِّبُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ هم چنین است؛ یعنی ما این خاک مرده را زنده کردیم، نه اینکه درخت خوابیده را بیدار کردیم! آن حساب دیگری دارد. خاک مرده را! وقتی درخت خوابیده بیدار شد غذا می خواهد و غذای آن هم این است که خاک را زنده می کند. ﴿فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا﴾؛ یعنی مکان میت، ﴿كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴾؛ این طور که شما بهار را می بینید خدا مرده را زنده می کند، شما را هم زنده می کند، کار آسانی هم هست!

فرمود: ﴿وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا﴾، از هر چیزی یک نر و ماده ای - مثبت و منفی - آفرید تا ثمربخش باشند. ﴿وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ﴾؛ فرمودند که شما محتاج این حیوانات هستید، اینها از شما می رمند! آنها که به شما محتاج نیستند! شما به آنها محتاج هستید تا کارهای شما را انجام دهند! فضولات اینها را هم شما باید جمع بکنید، شما نوکر این اسب ها و حمارها هستید! حواستان جمع باشد! چرا آنها از شما می رمند؟ برای اینکه به شما محتاج نیستند، شما با کمند به دنبال اینها می روید، چون نیازمندید! فرمود اینها کارهایی می کنند که از شما مقدور نیست! در سوره مبارکه «نحل» این قسمت گذشت. امروز اگر آسب و آستر نیست اتومبیل ها هم همین طور است، فرمود این صنعت را او در اختیار شما گذاشت. آیه شش سوره مبارکه «نحل» این است که دام ها، زیبایی ها و برکاتی را هم دارند: ﴿وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴾^۱ که مربوط به گوسفندان و اینهاست، بعد فرمود این آسب

۱. سوره نحل، آیه ۶.

و آستر و اینها: ﴿وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّاٰ بِشِقِّ الْأَنْفُسِ﴾^۱ این کوچ‌هایی که عشایر و بیلاق‌نشینان دارند و به منطقه‌های کوهستانی می‌روند، فرمود این آسب‌ها و آسترها بارهای شما را به جایی می‌برند که خودتان به تنهایی به زحمت می‌رسید آن‌جا ﴿وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ﴾ که ﴿لَمْ تَكُونُوا﴾ خود شماها ﴿بِالْغَيْهِ﴾ به این بالای کوه نمی‌رسید ﴿إِلَّاٰ بِشِقِّ الْأَنْفُسِ﴾؛ شما به تنهایی نخواهید به این بالای کوه و دامنه کوه و منطقه بیلاقی برسید نمی‌توانید، چه رسد که بارهایتان را حمل بکنید! این حیوانات بارهای شما را می‌برند به جای بلند و دور که خودتان به تنهایی و بدون بار نخواهید آن‌جا بروید برای شما سخت است. ﴿لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ﴾؛ خود شما نمی‌توانید به آن مکان برسید ﴿إِلَّاٰ بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾، بعد فرمود: ﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا﴾؛ هم وسیلهٔ زینت شما هستند و همه وسیلهٔ رکوب شما هستند، ﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ حالا فعلاً «انعام ثلاث» مطرح است، بعد چیزهای دیگری هم خدا خلق می‌کند که شما نمی‌دانید؛ این هواپیما این‌طور است، این اتومبیل‌ها این‌طور هستند، این سیاره‌ها و طیاره‌هایی که هست با فیض خدا خلق شده است.

در این قسمت محل بحث فرمود این «انعام» را خدا به شما داد و نعمت‌های این‌چنینی آفرید: ﴿وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ﴾. در جریان انعام می‌گویند: «رَكَبْتُ الْفَرَسَ» یا «رَكِبَ الْحِمَارُ»، درباره کشتی با «فی» معمولاً به کار می‌برند، می‌گویند: «رَكِبَ فِي الْفُلْكِ» نه «رَكِبَ الْفُلْكِ»؛ «فُلْک» و «کشتی» مثل اسب نیست که بدون حرف جرّ به کار برود. فرمود این نعمت‌ها را ما آفریدیم: ﴿لَتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ﴾؛ روی کشتی یا روی اسب که قرار گرفتید، طیّ مسافت شما شروع می‌شود، بعد چند کار را باید انجام بدهید: نعمت الهی را باید متذکر بشوید که ﴿اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾^۲، یک: ﴿ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا

۱. سوره نحل، آیه ۷.

۲. سوره بقره، آیات ۴۰ و ۴۷ و ۱۲۲.

اَسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ ﴿۱﴾، بعد هم شما در وسائل^۱ ببینید، «آداب رکوب» اسب را که ذکر می‌کنند، ذکری که مستحب است سوارکار وقتی که سوار اسب می‌شود بگوید این است که ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾، حالا که سوار اتومبیل، کشتی یا سوار هواپیما می‌شوید، این ذکر را هم مستحب است که آدم وقتی سوار اتومبیل شده است بگوید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾، سوار هواپیما و کشتی هم می‌شود این‌طور است که این ذکر را مستحب است بگوید: ﴿لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورٍ﴾، همین «فُلك» یا «انعام»، ﴿ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾؛ ما آن توان را نداشتیم که دریا را تسخیر کنیم و بر کشتی مسلط بشویم، هوا را تسخیر کنیم و بر هواپیما مسلط بشویم، زمین را تسخیر کنیم و اتومبیل بسازیم، همه اینها به فیض و برکت‌های الهی و راهنمایی‌های الهی است: ﴿وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾، بعد یک وقت هم سوار مرکبی می‌شوید که ندا می‌دهند: بلند بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که جای دیگر می‌برند، ﴿وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾؛ فرمود یک روز به یاد رفتن خودتان هم باشید، این چنین نیست که حالا همیشه در زمین بخواهید بگردید، یک سفر دیگری هم دارید. گاهی به افراد می‌فرماید آنچه فعلاً در دست شماست، شما دست دوم را دارید! فقط درباره حضرت آدم و امثال حضرت آدم بود که فقط دست اول را داشتند، درباره غالب افراد چنین تعبیری را دارد: ﴿وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾^۲ که این تعلیق به حکم، ارشاد به سبب حکم است. یک وقت می‌فرماید: ﴿إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ﴾^۳ یعنی قبلاً عده‌ای بودند رخت بر بستند و شما جانشین آنها هستید، اما این کلمه ﴿قَوْمِ نُوحٍ﴾ که گفت، یعنی یک طوفان به حیات آنها خاتمه داد، شما هم مواظب خودتان باشید؛ این خیلی زننده نیست که بفرماید شما جای قبلی نشستید، اما این تعبیرات که ﴿وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ چطور؟ اگر

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۸۷.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۵.

۳. سوره اعراف، آیه ۶۹.

بگویند آقایان! شما جای ظالمین نشستید، یعنی چه؟ یعنی یک عده قبل از شما این جا نشسته بودند و ظلم کردند که ما بساط اینها را به هم زدیم، دست دوم آن به شما رسیده است، آنها که دست اول داشتند گرفتار عقوبت ما شدند! این تعلیق حکم بر وصف، مُشعر به سبب تخریب است: ﴿وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾.

در بیانات نورانی حضرت امیر(علیه السلام) هست که فرمود: «أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ»^۱ فرمود: حرّیت و آزادی اخلاقی این است! نه آزادیِ رهایی! و این آزادی هم آزادی سیاسی نه شرقی و نه غربی را هم به همراه دارد. فرمود آیا یک انسان و یک ملت آزاده، می شود که گرفتار این تفاله های لای دندان نسل قبلی نباشد؟ که این قدر جان خود را به طرف دستِ دوم ندهد. «لُمَاطَه» با «ظاء اخت الطاء»، این مانده لای دندان کسی است که غذاها را خورده است؛ غذایی را کسی خورده، آنچه در لای دندان او مانده را می گویند «لُمَاطَه» و این را که با آب دهان پرت می کند یک عده به دنبال آن می گردند. قَبَر این مملکت را خورده، پهلوی این مملکت را خورده، آنچه شما در نیاوران و امثال نیاوران می بینید اینها «لُمَاطَه» است، می بینید که خیلی ها دنبال این پرت شده می گردند! «أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ» آیا این حرف ها بوسیدنی نیست؟ آن دست اول را که اینها سالیان متمادی بهره بردند! تلاش کردند خودشان و مهمانان کافر و مشرک همه اینها آمدند خوردند و رفتند و اینها، با آب دهان پرت کردند که این کاخ مانده؛ حالا عده ای برای اینکه این «لُمَاطَه» و لای دندان مانده پهلوی را بگیرند به جان هم می افتند! «أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ»، این حرف ها کجاست! البته آن ﴿وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ هم تهدید است، فرمود این «لُمَاطَه» را که حالا شما به دنبال آن هستید تا بگیرید، برای شما خطرهای فراوانی را هم دارد.

بنابراین یک چیز نو و دستِ اولی برای انسان نیست، دستِ اول فقط برای وجود مبارک آدم(سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) و اینها بود، وگرنه همه اینها دستِ دوم و سوم و چهارم و پنجم است. معنای دستِ دوم یعنی اینکه «مَا لَيْسَ بِأَوَّلٍ».

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۴۵۶.

آنها که به کتاب‌های عقلی آشنا هستند، می‌دانند وقتی گفتند معقول ثانی، یعنی «مَا لَيْسَ بِأَوَّلٍ»، نه معقول ثانی! اینهایی هم که سمساری دارند، دست دوم نه یعنی فقط این آقا فرش را به این آقا فروخته، ممکن است که دست دهم و دوازدهم باشد، دست دوم یعنی «مَا لَيْسَ بِأَوَّلٍ»؛ معقول ثانی یعنی «مَا لَيْسَ بِأَوَّلٍ»، «لُمَاطَه» یعنی «مَا لَيْسَ بِأَوَّلٍ»، ولو دست دهم و بیستم و سی‌ام هم باشد. فرمود: «أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ».

بنابراین حیات بعد از موت به چند دلیل ممکن است و به چند دلیل هم ضروری است که ﴿لَيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾. چون «عدل» حق است و ذات اقدس الهی هم گاهی می‌فرماید عادل باشید، در سوره مبارکه «نحل» فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾؛^۱ گاهی می‌فرماید شما در کارهای جزئی که می‌خواهید عادل باشید، بله مهم نیست؛ اما گاهی مسئولیت پیدا می‌کنید که این عادل بودن کافی نیست، بلکه ﴿لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۲ باید باشد! باید قائم به عدل باشد! یک وقت می‌فرماید شما عادل باشید کافی نیست، قائم به عدل هم باشید کافی نیست! پرونده‌های میلیاردی نفقی و غیر نفقی زیر دست شماست، عادل باشید کافی نیست، قائم به عدل هم باشید کافی نیست، باید «قوام» به عدل باشید! این تعبیر به «قوام» در چند جای قرآن کریم آمده است: ﴿قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ﴾،^۳ آن کسی که گرفتار پرونده‌های نفقی است او عادل باشد که کافی نیست. شما متن شرایع محقق را ببینید، می‌فرماید کسی که می‌خواهد امام جماعت باشد باید عادل باشد، امام جماعت عادل باشد کافی است؛ اما می‌خواهد قاضی باشد که عدالت کافی نیست، عاقل بودند کافی نیست «ما باعتباره يجب القضاء ... كمال العقل».^۴ یک وقت است که شما می‌خواهید بگویند این آقا وقتی که بالغ و عاقل بود، مکلف می‌شود که نماز و روزه بر او واجب می‌شود، پس باید عاقل باشد، یا خرید و فروش می‌کند باید عاقل باشد؛ اما اگر می‌خواهد قاضی باشد که عاقل بودن کافی نیست!

۱. سوره نحل، آیه ۹۰.

۲. سوره حدید، آیه ۲۵.

۳. سوره نساء، آیه ۱۳۵.

۴. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۱، ص ۱۸۳؛ «الثانی ما باعتباره يجب القضاء و هو ثلاثة شروط البلوغ و کمال العقل و الإسلام».

خرید و فروش آدم عاقل درست است، عبادت آدم عاقل درست است، اجاره و استیجاره آدم عاقل درست است؛ اما قاضی شدن آدم عاقل درست نیست! فرمود: «ما باعتباره يجب القضاء ... کمال العقل»! هر کسی قابل قاضی شدن نیست و هر کسی عادل نیست، بر فرض عادل باشد قائم به قسط نیست؛ قائم به قسط باشد، «قَوَّام» به قسط نیست. در دو قسمت، چه در مسئله شهادت قضایی و محکمه‌ای و چه در مسئله حکم محکمه‌ای فرمود «قَوَّام» باشید. این بنای عقلا را که مقداری جمع و جور کنید می‌شوید عالم، اما این را نمی‌گویند ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۱، خیلی از موارد است که علوم عقلی را می‌خواهند یاد بگیرند، کِشش بعضی‌ها اگر خیلی باشد در حدّ بدایه و نهاییه است؛ اما وقتی به اوج مسائل عقلی که می‌رسد کم می‌آورد؛ این شخص عاقل هست؛ اما ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ نیست. تعبیر قرآن کریم همه جا این نیست، برای بعضی‌ها که علم و سواد عادی کافی است می‌فرماید: ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾، ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲ یعنی علمی که مشکلات عادی را حلّ کند، اما وقتی مطلب دقیق شد، عمیق شد، توحید شد، اسمای الهی شد، «بسیط الحقیقه» و «صِرف الوجود» شد، آن مطالب را که هر عالمی درک نمی‌کند! فرمود این برای ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ است، ما عرب و عجم داریم، اما قبیله عالم و قبیله جاهل که نداریم! قبیله عاقل و نژاد عاقل، یعنی کسی که قیام او به عقل و علم باشد. این آیه نورانی که فرمود: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى﴾^۳، این آیه قیام می‌خواهد! یعنی قائم به موعظه باشید و قائم به فکر باشید.

شما که در حوزه‌ها هستید هم می‌بینید که بعضی‌ها در حدّ - یک مختصر، چند سال خارج - درس می‌خوانند و بعد به دنبال امام جمعه و جماعت می‌روند، او دیگر جزء علماست؛ اما کسی باشد که بتواند کتاب بنویسد، فکری ارائه کند، مطلبی بیاورد که جامعه او را قبول داشته باشد و چند سال کتاب درسی بشود، بشود علامه طباطبایی!

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۰.

۲. سوره زمر، آیه ۹.

۳. سوره سبأ، آیه ۴۶.

بشود علامه العذیر! بشود آقای حکیم! اینها سه طلبه بودند! این سه طلبه خوب درس خواندند و هرکدام به نوبه خود کتابی نوشتند. این مستمسک آقای حکیم (رَضَوَانُ اللّٰهُ عَلَیْهِ) یک کتاب فقهی مُتَقَنی است، تقریرات که نیست! علامه امینی - حشرش با علی بن ابیطالب (سَلَامُ اللّٰهُ عَلَیْهِ) - کتاب آورده! مرحوم آقای طباطبایی هم که این چنین است! اینها سه طلبه بودند که در همین عصر ما بودند! بزرگان ما بودند! پس می شود آدم این کار را بکند، اینها ﴿لَقَوْمٍ یَعْلَمُونَ﴾ هستند! او در فقه ﴿لَقَوْمٍ یَعْلَمُونَ﴾ بود، او در کلام ﴿لَقَوْمٍ یَعْلَمُونَ﴾ بود و ایشان در تفسیر و فلسفه ﴿لَقَوْمٍ یَعْلَمُونَ﴾ بود و خیلی ها هم جزء علما هستند؛ لذا قرآن کریم آن جا که جای حسّاس است که اگر خواستی فکری بیاوری که سالیان متمادی غذای علمی حوزه باشد، عالم بودن و عاقل بودن کافی نیست، بلکه ﴿لَقَوْمٍ یَعْلَمُونَ﴾ و ﴿لَقَوْمٍ یَعْقِلُونَ﴾^۱. اگر خواستید جزء علمای عادی باشید، بله ﴿یَعْلَمُونَ﴾ و ﴿یَعْقِلُونَ﴾^۲ کافی است. قرآن کریم در جای حسّاس، چه در مسئله عدل، چه در مسئله عقل و چه در مسئله علم، تعبیر به قیام می کند، ﴿لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ باشید، «قَوَامٍ بِالْقِسْطِ» باشید، قائم به عقل باشید و قائم به علم باشید که - إِنْ شَاءَ اللّٰهُ - تمام این برکات نصیب حوزه بشود.

«وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۴.

۲. سوره حج، آیه ۴۶.